

برخی از عوامل سقوط رژیم داکتر نجیب الله!

از اول جنوری سال ۱۹۶۵ بدینسو، ۴۷ سال سپری می گردد، که در جامعه عنعنوی غیر صنعتی افغانستان بمعنی اصلی کلمه، جریان ها و «سازمانهای سیاسی»، روی صحنه ظهور یافتند. قریب همه سازمان ها به ظاهر جدید، ولی گفته می شد که عده هم قبلاً بشکل محافل کوچک و نامهای مختلف «موجود»، بوده اند. با اعلان قانون اساسی جدید در سال ۱۹۶۴، از جمله «جریان دیموکراتیک خلق افغانستان» که بعداً بنام «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان»، نام گذاری شد، شامل بوده است. در حقیقت امر، سرنوشت سقوط این رژیم «چپ» به اصطلاح «حزب واحد»، در همان لحظات تأسیس آن، برنامه ریزی گردیده بود، که صورت گرفتن آن حتمی ولی فقط تابع زمان بوده است. مشکل اساسی در کشور ما بطور محسوس در آنست که اکثریت ما، در تحلیل و مطالعه پدیده ها، جوانب مثبت و منفی را دقیق، منصفانه و مسئولانه، در نظر نمی گیریم و یا چنین جوانب را مشخص درک نمی توانیم.

صرف نظر از آنکه، ممکن از نگاه مرحله تاریخی رشد جامعه ما، ما قادر به تحلیل همه جانبه نباشیم. جانبداری ها، وابستگی ها و پیشداوری های سطحی، جز زندگی روزمره «روشنفکران ما» گردیده است. تأثیرات فرهنگ قبیلوی، شیوه خاص «رفاقت ها» و غیره جوانب، راه را برای یکنوع از محفل بازی الی سرحد «باندیتیزم»، هموار می سازد.

این «جنبش» یا «جریان»، در خارج از آن «مهر» «ایدولوژیک» خورده و نام یک «حزب چپ کمونیستی» را کسب کرد، در حالیکه خود «رهبران» و مسئولین آن، با «فرمولبندی» های معین در «مرام» و اساسنامه تلاش ورزیده بودند، که چنان اصطلاحاتی را بکار برند، تا کس بر بنای اسناد، آنها را پیرو «مارکسیزم» و «مارکسیزم-لنینزم» ندانند. در حالیکه در عمل، حفظ این «راز» به نسبت ترکیب «غیر متجانس» اعضای رهبری و افراد نزدیک به آنها، که بنام «کدر» یاد می نموده اند، غیر ممکن بوده است. البته این موضوعات هدف مطلب را تشکیل نمی دهد.

هسته رهبری کننده در درون متشکل از افراد، دارای خصوصیات و درک متفاوت از اوضاع کشور و جهان بوده اند. عده حتی خیلی دور از درک اقل از «جهان بینی علمی مارکسیستی-لیننستی»، که خود در اسناد آنها، «جهان بینی علمی» بزبان می آورده اند، در طرح برنامه آن، مفاهیم عام که در آن انواع مختلف شک و تردید وجود داشته، از همان آغاز اختلاف و تضاد های درونی تعبیه شده بود. راز اصلی تا همین اکنون روشن نگردیده است، که کدام عوامل رهبران این گروه های نا متجانس را به فعالیت های متمرکز برای گرفتن عاجل قدرت سیاسی، کشانیده است. در حالیکه، برخی از رهبران آنها، در همه جای و در محفل تذکار می داده اند، که «گرفتن قدرت آسان ولی حفظ آن دشوار» می باشد.

این حزب قبل از آنکه دارای یک مشی واحد و سمتگیری فکری یا به اصطلاح «ایدولوژی» جهت اعمار جامعه گردد، بزودی با انشعاب روبرو گردیده است. یک جناح بعنوان «جریان دیموکراتیک خلق» («پرچمی ها») و دیگری «جریان دیموکراتیک خلق» («خلقی ها»). از هر یکی ازین جناح ها، مکرراً گروه های متعدد جدا گردیده، در درون هر یک از آنها، در حقیقت امر، هر یک از مسئولین رهبری، برای خود پیروان و وابستگان داشته اند. کتله عظیم، بدون روابط نزدیک با افراد با نفوذ، بعداً در حقیقت امر بحیث گوشت دم توپ قربانی شدند، خاطرات آنها، جاودان خواهد ماند، اما آنها باز هم خوشبخت بوده اند، که بخواب ابد رفته اند، جنون و وفاداری، بقایای، آن فراکسیون های که در حقیقت خود بحران را دامن می زده اند، تا بحال دور «مزار های» رهبران آنها، بحیث مانع اصلی رشد فرهنگ سیاسی و زندگی حزبی، به معنی اصلی کلمه می گردند. اعضای صادق آن حزب، در صورت رفع موانع این بقایا، می توانستند، خدمات ارزنده، به پروسه «وحدت ملی» و اعمار مجدد کشور انجام دهند.

آنچه خیلی غم انگیز و درد آور می توان ارزیابی نمود، اینست که صفوف وسیع، متشکل از انسان ها و جوانان تحول طلب، اکثراً با معلومات احتمالی نسبتاً نا چیز سیاسی ولی در مقایسه با جامعه ما، افراد با احساس و وطن دوست، قربانی «وفاداری» به «رهبران» آنها گردیدند. هزاران عضو این حزب، بخصوص در جناح «خلقی» که

در مقایسه با جناح «پرچمی»، اعضای آنرا، باشندده های دهات و از «پرچمی» ها، عمدتاً شهری و از خانواده های متوسط، «بیروکراسی» و بورژوازی متوسط شهری، تشکیل می داده اند، اسناد مطالعاتی آنها را فقط چند رساله و کتب جیبی و یا رونویس هایی بوسیله «ورقه کاربن» تشکیل می داده است.

فضای جنگ سرد، قریب بیست سال بعد از ختم جنگ دوم جهانی، برای افراد معین زمینه هایی را مساعد ساخته بود، تا در جهت رسیدن بقدرت، بسرعت دست بکار شوند. سهم افسران عضو جناح «پرچمی» در کودتای «سفید» یا بدون «خونریزی» تحت رهبری سردار محمد داوود خان، که به سقوط رژیم سلطنتی انجامید و بحران را، در عمق مانند حلقه زنجیری یکی پی دیگر، بمیدان آورد، جناح «حریف»، یعنی «خلقی» را که گفته می شد، تا آنزمان، با کار «سازمانی» خود، در اردو متوجه نشده بود، که این هم تا حدی دقیق به نظر نمی رسید. ممکن است، موقف ضعیف داشته بوده باشند.

در سالهای اخیر حکومت سردار محمد داوود خان، بعضی از «رهبران» هر دو جناح «حزب»، به نسبت آنکه «اعضای آن حزب»، بخصوص «جناح پرچمی» را، از مقامات دور ساخته بود، در برابر حکومت وقت نگران بوده، احساس خطر می نموده اند. قرار شایعات، در جناح «پرچمی» گویا کسانی وجود داشته اند که انحلال «حزب» خود را «ترجیح»، میداده اند، متوجه اهداف سردار محمد داوود خان بوده اند، که متمایل به تشکیل حزب تحت رهبری خود بوده است. عده مخالف این نظر، موضوع «وحدت دوباره» هر دو جناح را بسرعت، روی دست گرفته اند.

پس از وحدت وقتی نام حزب خود را «حزب دیموکراتیک خلق افغانستان (حزب طبقه کارگر و همه زحمتکشان)» یاد نمودند، گفته می شد، که گویا یکی از جناح ها، خود را منسوب به «حزب طبقه کارگر» احتمالاً جناح «خلقی» و دیگر آن، بخود «حزب زحمتکشان»، نامیده بودند. این وحدت را بسیاری از آگاهان، در واقعیت امر، بمعنی اصلی کلمه واحد نمی دانسته اند. شایع بوده است که فقط الی سقوط رژیم سردار محمد داوود خان، «تحت فشار احزاب برادر»، ظاهراً بیک راه می رفته اند.

حوادث بعدی، آنقدر وسیع در مطبوعات به نشر رسیده است، که یاد آوری وقایع در اینجا نمی گنجد. عوامل اصلی در ایجاد، موانع الی سقوط عمدتاً در ساختار سیاسی «یک حزبی» بوده است. با ورود قوای شوروی، محافل بالائی «رهبری» هر دو جناح حزب، که به ظاهر، تمثیل بازی های واحد را می نموده اند، حتی از کمک های نا چیز، «کشور های برادر»، بیشتر برای شهرت خود و تبارز نقش رهبری خود کار می گرفته اند. هزاران انسان صادق در صفوف این حزب، در چوکات «مکلفیت های» حزبی و «سازمانی»، با معاش ناچیز و «کوپون»، در پهلوی سائر مأموران و اجیران دولتی که شامل بعضی از اقلام مواد غذایی، چون آرد، «کمی روغن نباتی»، «شکر» و «گوگرد» و کمی «چای» قریب «سیزده سال»، در تحت رهبری، همین گروپ رهبری نا متحد و غیر متجانس، به «جبهات» جنگ ثوق داده می شدند، که چه بسی از آنها، طوریکه در بالا ذکر شد، «گوشت دم توپ» شدند، خاطرات آنها «جاودان» باد.

از جانب، رهبری نام نهاد، بعنوان مثال، مذاکرات «جینیو»، که سالها بطور غیر مستقیم، با وساطت سازمان ملل متحد، جریان داشت، بدرازا کشانیده شد. در زمان «داکتر نجیب الله» گفته می شود، این مذاکرات وقتی «میخائیل گرباچف» به صحنه آمد، «به عملیه تسریع بخشیده» شد. توافقات «ژینو» به «امضاء» رسید، ولی تعهدات بسر نرسید. این حالت، رهبری «افغانی» را که در حقیقت بین «ارگان دولتی» و «سازمانهای حزبی» بوضاحت تفاوت، بنا بر اظهارات بعضی از رهبران آن، دیده نمی شد، موازی با تشدید «اختلافات» و بی «اعتمادی» ها در صدر رهبری و عوامل عمده، ضعف اقتصادی، «موازنیک» قدرت، «کمی» ظاهری، را برهم زد، این «رفقای وفا دار» سابق وقتی، خیلی دیر درک نمودند، که «اردوگاه و سیالیستی» آن، به نسبت ضعف اقتصادی، «از هم می پاشد»، هر یک از آنها، در سطح «بالائی» به غم نجات «خود» مشغول شدند. در قدم اول، همه «ملیشیه» های «مزدور» راه خود را تغییر دادند، بعد، «فراکسیون» ها از هم، پاشید. زیرا، بسیاری از آنها، با آنچه «نجیب الله» و افراد دور و پیش او، باور نداشته، در رابطه با این حلقه بد گمان بوده اند، که در عین زمان، نام حزب را با «مشی» آن بسرعت تغییر داده بودند، با چنین مخفی کاری های احتمالی، نسبت به آنها، از نگاه سابقه کار افراد دور قدرت، در ارگان «امنیتی»، بیشتر بد گمان بوده اند. خلاصه اینکه، ضعف اقتصادی، بی اعتمادی در حلقه رهبری و شرایط بین المللی در آن زمان، سقوط را حتمی، ساخت. حال بعد از بیست سال، اوضاع داخلی و خارجی، عملاً چهره و ماهیت دیگری را، بخود گرفته است. مقایسه علمی، نیازی به دقت بیشتر دارد.

پای